

کفتارهای عرفانی

(قسمت هفتاد و ششم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

(بیانات مهر ۱۳۹۰)

صدوبیت و مضم

فهرست

جزوه صد و بیست و نهم - گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم و هشتم)

(بیانات مهر ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

یک جزء نظام حقوقی را بدون توجه به سایر اجزا نمی‌شود مورد قضاوت قرار داد/ انتقاداتی در مورد ارتباطات زناشویی و خانوادگی/ مجموعه‌ی مزایایی که برای مرد و زن گذاشته‌اند را باید در نظر گرفت/ اگر قیدی را برداشته‌اند و اجازه‌ای را گذاشته‌اند، علامت فضیلت نیست/ اجازه غیر از امر است. ۷

در مورد اینکه چرا به مرد اجازه داده‌اند چهار زن بگیرد؟! غیر از قانون بسیاری مسائل هست که انسان را تربیت می‌کند و راهنمای انسان است/ درباره‌ی وجدان انسانی، علاقه و محبت به دیگران/ برخورد در اجتماع و مسائل خانوادگی/ گاهی اوقات قدرت عرف و عادت‌ی که داریم بیشتر از قدرت مذهبی در ما اثر می‌کند/ مردها و زن‌ها از مقرراتی که هست سوءاستفاده کرده و بد تعبیر می‌کنند. ۱۰

ایوب، اعتقاد محکمی که به فضل خدا و وحدانیت و قدرت خدا داشت، موجب شد همه‌ی آن سختی‌ها را تحمل کند/ تا می‌توانیم نباید قسم بخوریم، به خصوص وقتی چیزی نمی‌دانیم ولی وقتی قسم خوردیم، باید اجرا کنیم/ ما نصف صبر ایوب را هم نداریم/ در مورد حضرت عیسی علیه السلام درباره‌ی

- رأس الحسين / در مورد رحم خداوند. ۱۶
- در مورد اینکه می‌گویند در آن لحظات و ساعاتی که نطفه‌ی یک جنین منعقد می‌شود، افکار خلق‌کنندگان آن جنین خیلی در آن مؤثر است / قرآن همیشه به یک مسأله‌ی علمی یک اشاره می‌کند ولی شرح و فهمیدن آن با ماست / حضرت ابراهیم وقتی از آنها که بت‌پرست بودند کناره گرفت، خداوند اسماعیل و اسحاق را به او داد / آیا اثر فکر، در شخص و در ایجاد نطفه مؤثر است / اگر ارتباط طب با روانشناسی برقرار باشد خیلی به هر دو کمک می‌کند / در مورد طبیب و جراح / درباره‌ی محلّه، بره‌های شیرخوار و گوسفندان و چگونگی شناختن فرزندان،
- مسأله‌ی ارتباط کارهای جسمی با جنبه‌ی روانی. ۲۳
- در مورد این سؤال که چرا در سیر و سلوک زن‌ها و مردها مساوی نیستند؟ / نظم طبیعت و مقرراتی که خدا آفریده است / زن و مرد، وظایف متفاوت / تسلط مردها و دوران مردسالاری / درباره‌ی خانم‌ها در تشکیل خانواده و اداره‌ی خانواده و ریاست مردها / رئیس قوم کسی است که خدمت به آنها می‌کند: «سَيِّد الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ» / در مورد زن‌هایی که نمی‌خواهند فرزند بیاورند /
- درباره‌ی تربیت بچّه‌ها. ۳۵
- هشدارهای قرآن / عذاب الهی، در مورد قوم ثمود و قوم لوط / عذاب الیم و دردناک / کسانی که در مقابل خدا رجز می‌خوانند / همه‌ی علم‌ها را خداوند تعلیم کرد: عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا / بلاهایی که از بی‌اعتقادی مردم داریم / نحوه‌ی برخورد افراد مختلف با مشکلات و مجازات الهی / درباره‌ی جهنم / مجازات الهی،

فرشته‌ی الهی / خداوند قانون آفریده که شما مطیع قانون باشید
و نه قانون مطیع شما باشد / فیزیک و بهداشت مطیع قانون
الهی است / در مورد بیداری سحر / اگر قوانین الهی را رعایت
کنید در مسیر طبیعت هستید و از هیچ جا لطمه نمی‌خورید /

قرآن کتابی است برای همه. ۴۳

فهرست جزوات قبل..... ۵۳

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

یک نظام حقوقی را وقتی در نظر بگیریم یک جزء آن را بدون توجه به سایر اجزاء نمی‌شود مورد قضاوت قرار داد. مثل بدن، فرض کنید نوک انگشت پای یکی درد می‌گیرد، البته نه این چیزهای عارضی که فوری تمام می‌شود، مثلاً ضربه بخورد درد می‌گیرد بعد هم خودش خوب می‌شود، نه! یک کسالتی از این حیث پیدا می‌شود، به جراح مراجعه کنید می‌گوید می‌بُرم، خیلی هم برایش راحت است. برای شما هم ظاهراً بعدش راحت است ولی ناقص شده. طبیب می‌خواهد این را درمان کند، یک طبیبی می‌گوید این خون مُردگی است، یک روغنی می‌مالد یک خرده آرام می‌شود و یک طبیب دیگر فکر می‌کند چرا اینطور شده؟ یا درسش را قبلاً خوانده و در خاطرش است یا مراجعه می‌کند، می‌بیند این رگی است که خون به این انگشت پا می‌رساند و یک عصبی است که این را حرکت می‌دهد علی‌القاعده اجزاء باید نگذارند در این عضو ناراحتی ایجاد بشود پس اینکه در این عضو ناراحتی ایجاد شده، تقصیر آن‌های دیگر هم هست، تقصیر خودش هم هست که مثلاً همیشه روی آن انگشت پا تکیه می‌کرده، تقصیر اعضای دیگر هم هست. کدام عضو است؟ کبد است. کبد چرا مقصر است؟ چون مثلاً زیاد غذای چرب می‌خورد. یکی هم می‌بیند مربوط به

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

کلیه است. کلیه آن چیزهایی که، اضافات را که باید دفع کند، نمی‌کند. می‌روید دنبال آنها، مجموعه‌ی بدن در این مورد باید کار کند و مورد معاینه و مقایسه قرار بگیرد.

یک نظام حقوقی هم همینطور است. کوتاهی خود ما یا تحریکات و تبلیغات دشمنان اسلام موجب می‌شود که نتوانیم و یا نخواهیم که توجه به جهات اصلی بکنیم. مثلاً خیلی‌ها در مورد ارتباطات زناشویی و خانوادگی انتقادات زیادی می‌کنند. می‌گویند چرا خداوند اجازه داده که مرد چهار زن بگیرد؟ چرا طلاق اینطوری است؟ چرا در خانواده اینطوری است؟ این توجهات را بدون در نظر گرفتن مجموعه‌ی اینها نمی‌شود کرد. اگر می‌بینید مثلاً یک تحمیلاتی بر زن در خانواده وارد شده، خدا همه‌ی اینها را گفته ولی بعد می‌گوید که: *وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ*^۱، همان چیزهایی که در اینجا گفتیم در مورد حقی که مرد بر زن دارد، معکوس همین چیزها هم هست یعنی همین‌ها را به اصطلاح زن حق دارد بر مرد، همانطوری که مرد حق دارد بر زن. حالا اگر اجرا نمی‌کنند آن زور است دیگر، زور را هم که در قرآن نمی‌شود جا داد، البته خودش رد کرده. برای اجازه الزام نیست.

بشر آفریده که شد، خداوند یک چیزی در او گذاشته که طالب آزادی است، نمی‌خواهد هیچ قیدی برایش باشد. البته یک مقداری از

آن صحیح است، یک مقداری را بیخود می‌گوید. بنابراین اگر یک قیدی را برداشتند و اجازه‌ای را گذاشتند این علامت فضیلت نیست، منتها هر اجازه‌ای که داده شده، یک طرف، این را به‌عنوان مزیت حساب کرده، اجازه غیر از امر است. امر که نکرده‌اند که برو چهار تا زن بگیر. به همین دلیل که در دنیای امروز کسی دو تا نمی‌تواند بگیرد، نگه‌دارد. برای اینکه وظایفی دارد. در یک روزگاری عده‌ی بشر خیلی کم بود. وقتی شما یک گوسفنددار باشید، گله‌ی گوسفند دارید، اگر تعداد گوسفندهایتان کم باشد، تعدادی گوسفندهای ماده، می‌ش می‌گیرید، برای اینکه اینها فرزند بیاورند ولی بعد آن گوسفندهایی که نر هستند را پروار می‌کنید و می‌کشید می‌خورید. این در واقع مزیتی است، یک مزایایی هست که در هر گوشه و کنار برای مرد گذاشته‌اند و یک مزایایی برای زن. مجموعه‌ی اینها را باید با هم در نظر گرفت. خیلی مفصل است اگر برسیم ان‌شاءالله باید جلسات مفصلی صحبت کنیم، مسائل زیادی هست. خصوصاً این روزها من آیات مربوط به طلاق را می‌خواندم و بسیار نکات جالبی باید مطرح بشود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک حقوقدان، یک کسی که کارش مطالعات اجتماعی و جامعه است، شخصی که مطلع است، آن هم تازه امروز حقوقدان‌ها همه از تمام رشته‌ها مطلع نیستند ولی اگر تمام جوانب و قوانین را مطلع باشد و روی آن تسلطی داشته باشد، او وقتی بخواهد بحث یا صحبتی بکند، از همه‌ی جهات می‌تواند ولی مردم عادی فقط از یک جا، از همانجایی که خودشان گرفتارند، صحبت می‌کنند.

مثلاً در مورد مالیات؛ شما وقتی می‌روید پارچه بخرید می‌گویید خیلی گران است، به او می‌گویید: چرا گران است؟ او هم مثلاً جوابی می‌دهد. به هرجهت، از او ناراحت می‌شوید کار ندارید یا اطلاع هم ندارید که این از کجا فراهم شده؟ او هم همینطور، یک حرف حسابی هم اگر داشته باشد، همینطور. می‌گوید: آقا! من کار کردم، زحمت کشیدم، مثلاً چهارصد، پانصد هزار تومان درآمد داشتم، یعنی چه که هشت درصدش را یا نمی‌دانم دو درصدش را بدهم به یکی؟ آن مالیاتی هم همینطور فکر می‌کند، این است که به هم می‌ریزد. هیچ اصلاحی، هیچ کاری از یک جا نمی‌شود، باید به همه جاها رسیدگی کرد. مهمترین مسأله‌ای که در مورد برخورد در اجتماع، به آن می‌رسیم و موجب بیشتر رفتاری‌ها و نگرانی‌هاست، مسائل خانوادگی است. در

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۹ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

مسائل خانوادگی هم، مثلاً مرد می‌گوید: یعنی چه، همه‌ی زحمتِ خانه را من باید بکشم؟ بروم بیرون عملگی کنم یا در کارخانه کار کنم، بعد خرج خانه را بیاورم منزل، فقط یک ناهاری می‌خورم. زن همینطور می‌گوید که: چرا من اینقدر زحمت می‌کشم، بچه‌ها را بزرگ می‌کنم و؟ همه به هم ریخته می‌شود. کسی می‌خواهد اینها را منظم کند، البته خداوند می‌خواهد منظم کند ولی نه، مثل اینکه خیلی هم مایل نیست منظم کند، می‌خواهد همیشه یک خرده اینطوری باشد و این خوب است برای اینکه فکر انسان پیشرفت می‌کند.

یکی، سوآلی هم که رسیده راجع به همین است که چرا به مرد اجازه دادند که چهار زن بگیرد؟ اولاً اجازه دادند. هر کس، هر مطلبی به شما اجازه داد یک چیز مفتی است که گیرتان آمده، تحمیلی نیست، اجازه دادن برای این مزیتی نیست. علت آن هم که این اشتباه را می‌کنند، این است که ما هر چیزی را از قانون می‌خواهیم، نه! خودمان بالاترین قانون هستیم، انسانیت. می‌گوییم قانون باید جلویش را بگیرد، نه! غیر از قانون بسیاری مسائل هست که انسان را تربیت می‌کند و راهنمای انسان است؛ وجدان انسانی، علاقه و محبت به دیگران، اینها همه هدایت می‌کنند. این مسأله را هم اگر توجه کنید، آمار بگیرند، در دوران اولیه‌ی بشر، اصلاً چون زور با مردها بود و مردها زور داشتند، همه‌ی کارها، همه‌ی قوانین را به نفع خودشان رفتار می‌کردند، رسم

هم همین بود، همه هم قبول داشتند، هیچ نقصی نبود، به‌عنوان مشکل اجتماع تلقی نمی‌شد، به‌تدریج افکار عمومی عوض شد. قدیم، در خود همین ایران و شهرهای خودمان دیدیم، مردهایی را که چند زن داشتند، الان هم یکی دو تا هست، قبلاً زیاد بودند ولی حالا تقریباً فحشی شده یعنی اگر کسی دو زن داشته باشد، برایش کسر شأن است، این مهمتر از قانون شرع است.

خیلی مواقع مردم، ماها خودمان هم، یک‌طوری به میل خودمان رفتار می‌کنیم که غیر از حکم شرعی است، گاهی هم با آن بد است. این قدرت عُرف، قدرت عادت‌ی که ما داریم گاهی اوقات بیشتر از قدرت مذهبی، در ما اثر می‌کند، چرا؟ چون کم‌کم روز به روز ایمان‌ها کم شده، به این چیزها بیشتر اهمّیت می‌دهیم. بنابراین خود جامعه نیاز ندارد که چنین قانونی بگذراند، در قوانین هم اصل بر این است که نیاز جامعه آن قانون را ایجاد می‌کند ولی وقتی جامعه نیاز ندارد، جمعیت خیلی زیاد است، مقرّرات ازدواج بالنسبه خیلی آسان است. برای اینکه یک روزگاری، جمعیت جامعه‌ی بشری خیلی کم بود باید نسل جدید زیادتر می‌آمدند، این مسأله و بسیاری از مقرّرات را موجب شد. بعد اگر هم ما بخواهیم بررسی کنیم باید همه‌ی مقرّرات را کنار هم بگذاریم. مقرّرات جزایی مربوط به مسائل خانوادگی و مجازات‌ها را بیاوریم، مسأله‌ی نفقه و... را بیاوریم، همه‌ی اینها را با هم بگذاریم ببینیم

به هر کدامش تغییری بدهیم، یک جای دیگر خراب می‌شود. اجازه هم اصلاً محتاج به قانون نبود و محتاج به قانون نیست، قانون بیاید بگوید شما اجازه دارید که صبحانه هر چه می‌خواهید بخورید، محتاج به اجازه نیست. پس چرا اجازه داده، اجازه داده برای جلوگیری از اضافه‌ترش، برای اینکه می‌بیند چهار تا که هیچ، ده، پانزده، بیست تا. حرمسراهایی هست که شاید الان هم در دنیا باشد، اُمراء، ملوک و اینها داشتند. جلوی اینها را می‌گیرد و می‌گوید که چهار تا بگیر. این یک نحوه‌ای است که بیش از این را اجازه نمی‌دهد، نه اینکه گفته حتماً چهار تا بگیرید، خوب است، نه! محدود کرده، مثل حکم قصاص هم همینطور است، نگفته حتماً قصاص کنید، گفته اگر ببخشید خیلی خوب است. برای اینکه قبلاً دو تا قبیله‌ای که اسمشان را شنیدید «قبیله‌ی اوس و خزرج»، یکی از اینها یکی از آنها را کشته بود، در حدود دویست سال بین این دو قبیله جنگ بود، آمد جلوی این را گرفت. گفت قصاص کنید که تمام بشود، نه اینکه قصاص هم، خوب است، بکنید. قصاص را دستور داد برای اینکه آن کینه دیگر تمام بشود. منتها ما بد اجرا می‌کنیم الان مثلاً می‌گویند: اسلام را وسیله‌ی سوءاستفاده قرار می‌دهند. بله! ماها هستیم یعنی مردها و زن‌ها از مقرراتی که هست سوءاستفاده می‌کنیم، بد تعبیر می‌کنیم، برای اینکه زور بگوییم، مرد به زن زور بگوید که حالا نوبت شده که زن به مرد زور بگوید. قانون می‌خواهد جلوی زور را بگیرد،

نمی‌خواهد هیچکدام را به اصطلاح غلبه بدهد. نمونه‌اش در آن آیه هم هست: *وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَلَا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى*^۱، اگر دو طائفه‌ی مؤمنین با هم جنگ کردند، اگر یکی از اینها به دیگری ستم می‌کند، شما علیه آن یکی که ستمکار است بایستید ولی وقتی که او از ستمش دست کشید، دیگر دنبال جنگ نروید که او را از بین ببرید. آنوقت این دو تا که مساوی شدند صلحشان بدهید. راجع به مقررات حقوقی و اینها خیلی بحث است. بیخود نیست که شاید بعضی‌ها خیال کنند، بگویند: علم حقوق، علم نیست، نه! همین بحث‌هاست، خیلی هم دقیق و مفصل است برای اینکه باید روحیه‌ی مرد و زن را بشناسند.

چند تا کتابی است من خواندم به زبان فرانسه است، یکی، دو تا از آنها ترجمه شده، حقوقدان‌هایی راجع به روحیه‌ی زن و مرد بطور کلی نوشته‌اند، یکی از آنها به اسم روح زن است که این را یک خانمی نوشته و این خیلی خوب است پیدایش کنید، بخوانید که پدرش از حقوقدانان بود، طبیبی بود که حقوقدان شد، لومبروزو مشهور است و یکی هم کتاب‌هایی است که ژیلی کولوم یعنی دکتری که متخصص کسالت‌های زنانه است نوشته، چند تا کتاب نوشته که من خواندم، آنها را هم یادم نیست به چه اسمی ترجمه کردند. من می‌خواستم ترجمه

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

کنم، آقای دکتر توسلی، پسر مرحوم توسلی اصفهانی ترجمه کرد. وقتی که فرض کنید راجع به خانواده انتقاد می کنید یا قانونی می نویسید، روانشناسی آن را هم باید بدانید. وقتی راجع به مالیات‌ها می خواهیم حرف بزنیم، روانشناسی آن مالیات گیرنده و مالیات دهنده را بشناسیم که چرا این کار را می کند؟ حالا ان شاء الله اگر من وقت کنم در جلساتی یا در نوشته‌هایی، یک خرده، به اندازه‌ی فهم خودم، نه به اندازه‌ی فهم شما... چون مولوی می گوید، البتّه مولوی حق دارد این حرف را بزند:

آن چه می گویم به قدر فهمِ توست

مُردم اندر حسرتِ فهمِ دُرُست

نه، من حالا هر چه می گویم، فهمِ خودم است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

کتاب مقدس که *تورات* و *انجیل* است را توصیه می‌کنم، بگیریید بخوانید بد نیست، اولاً یک قسمتش که کتاب قصه است، فرض کنید دارید قصه‌ی حسین کرد می‌خوانید، این هم یک کتابی است ولی خیلی نکات جالب و عمیقی دارد و یک تفاوت‌هایی که با روایات ما مسلمان‌ها دارد.

آقای قاسم هاشمی نژاد از فقراست یک مرد ادیب و نویسنده. کتاب *ایوب* را نوشته و این مسأله را بررسی کرده است.

داستان *ایوب* نبی از داستان‌هایی است که اعتقاد محکم را می‌رساند یعنی *ایوب* اعتقاد محکمی که به فضل خدا و وحدانیت خدا و قدرت او داشت، موجب شد همه‌ی آن سختی‌ها را تحمل کند. تفاوتش این است. در داستان‌های مسیحیت، البته نه داستان، چیزهایی که متداول است، *ایوب* را یک‌طور دیگری بررسی می‌کند. خداوند به *ایوب* همه‌ی نعمات را داد. اولاً رئیس قوم بود. حالا منطقه‌های کوچک بود، او در یک منطقه‌ای امیر بود، به اصطلاح پادشاه بود. زنان خوبی داشت، برحسب آن ایام که بود. فرزندان زیاد و خوبی داشت و محصول از هر جهت خوب بود، همه‌ی مردم هم اطاعتش می‌کردند، او را دوست داشتند. در بعضی داستان‌های مسیحیت نوشته‌اند، یک‌طوری از اولی

۱. عصر شنبه، سوّم ذی‌القعدة ۱۴۳۳ ه. ق، برابر با ۱۳۹۰/۷/۹ ه. ش.

که شیطان آفریده شد برداشت کرده‌اند که شیطان را یک وجود مستقلی در برابر خدا گرفته‌اند.

مثلاً در همین داستان ایوب، می‌گویند خداوند به شیطان یک روزی گفت که: ببین من چه بنده‌ی خوبی دارم مثل ایوب! البته این به دنبال این بود که همیشه، شیطان در مقابل خدا و این منم منمی که می‌گفت، باز هم داشت. همیشه می‌گفت من چنین می‌کنم، چنان می‌کنم، بندگان تو را گمراه می‌کنم و.... خدا به شیطان گفت که ببین چه بنده‌ی خوبی دارم. شیطان گفت: بله، آن همه نعماتی که به او دادی، اگر به هر که بدهی بنده‌ی خوبی می‌شود. می‌خواهی امتحان کنی، به من اجازه بده که گله‌های گوسفندش را بگیرم. ببین می‌ماند؟ خدا به او اجازه داد. سیلی آمد و همه‌ی گوسفندان او را از بین برد. باز ایوب به اصطلاح ککش نگزید، همانطور بندگی خدا را می‌کرد. دوباره خدا به شیطان گفت که ببین این کار را هم کردم. شیطان گفت آن فرزندان خوبی که دادی، همینطور یکی‌یکی، تمام نعماتش را از او گرفت. باز هم ایوب سر جای خودش باقی ماند. همه‌ی خانواده‌اش، زن‌هایش از هم پاشیدند فقط یک زنش که خیلی مؤمن بود، با ایوب ماند. بعد ایوب یک بیماری گرفت که بدنش کرم می‌زد و بوی بدی می‌داد. مردم ده متأثر و از این ناراحت شدند به او گفتند: از ده بیرون برو، او رفت در بیرون ده یک خرابه‌ای بود، آنجا ماند. زنش می‌آمد

رخت شویی، کلفتی، یک پولی گیر می‌آورد غذا می‌خرید، می‌برد. ببینید حالا یک زنی که در ناز و نعمت بوده و ملکه بوده حالا اینطور شده. بعد یک روزی که این زن آمد به کلفتی، باز روی آن محاجّه و مجادله‌ی شیطان و خدا، شیطان یک کاری کرد که هیچکس کار به او ارجاع نکند. عصر شد هیچ پولی نداشت، هیچ کار نکرده بود، غذایی نمی‌تواست بخرد برای شوهرش ببرد، ناراحت بود، شیطان به صورت یک انسانی بر او ظاهر شد گفت: می‌بینم بیکاری، چرا؟ گفت: دنبال کار می‌گشتم. گفت: من صنعتگرم، به اصطلاح هنرمندم. موهای خیلی قشنگی داری، این موها را به من بفروش. زن قبول کرد. گفت موهایش را زدند و پولی گرفت، نانی خرید که پیش ایوب بیاید. از آن طرف شیطان آمد پیش ایوب، گفت: زنت بدکاره است و امروز از مزد بدکارگی خودش برای تو غذا گرفته و دلیلش هم این است که امروز دیگر سرش را تراشیدند. قدیم هم رسم بود زن‌ها مثل سنگسار که می‌گویند، موها را می‌زدند. ایوب قسم خورد، گفت که من قسم می‌خورم که اگر سر زخم را تراشیده بودند وقتی آمد، صد ترکه‌ی چوب به او بزنم. وقتی زنش آمد ایوب خیلی متأثر شد، به درگاه خدا نالید. گفت: خدایا! همه‌ی نعماتی که به من دادی، شکرتم را می‌کردم و شکر گزارم، آن نعمات را از من گرفتی. یکی یکی گرفتی صبر کردم. اما طاعت این یکی، این دوره را که زخم اینطور شده باشد را ندارم، صبر

نمی‌توانم بکنم. خداوند اوّل که تأیید کرد، گفت که بله، همه‌ی آن کارها را کردی ولی چه کسی به تو صبر داد؟ گفت: تو دادی. چه کسی به تو آن همه نعمات داد؟ گفت: تو دادی. گفت: همین صبری که می‌گویی «صبر کردم» چه کسی داد؟ گفت: خدایا تو دادی. گفت: پس همه‌ی اینهایی که من دادم، سر آنها به من منت می‌گذاری؟! که می‌گویند ایوب ناراحت شد، خاک به دهانش ریخت. به جای خاک که بر سر می‌ریزند، که می‌گویند «خاک به سرم»، خاک به دهانش ریخت، گفت: غلط کردم، آن هم تو دادی. تسلیم که شد، آنوقت زنش هم که آمد دید سرش تراشیده، خداوند قضیه را به ایوب گفت که نخیر، زنت پول گیرش نیامد این کار را کرد. بعد ایوب قسم خورده بود که صد ضربه به او بزند. این قسمت را در قرآن گفته‌اند برای اینکه ما بدانیم تا می‌توانیم نباید قسم بخوریم، به خصوص وقتی چیزی نمی‌دانیم ولی وقتی قسم خوردیم، باید اجرا کنیم. خداوند گفت که تو قسم خوردی که صد ترکه شلاق به او بزنی، صد ترکه بگیر به هم وصل کن، یک‌بار به او بزنی، می‌شود صد ترکه، خدا کلاه شرعی یادش داد. می‌گوید: قَسَمَتِ را نشکن. در اوّل می‌گوید قَسَمَتِ را نشکن و این کار را بکن که بعد تمام چیزهایش برگشت.

صبر ایوب که می‌گویند مشهور است، به خاطر این داستان زندگی ایوب است. البته به این داستان‌ها، محققین و مورّخین ما چندان

توجه نکرده‌اند، چون آنها وقایع را از نظر تربیت که نگاه نمی‌کنند. ایوب رئیس یک قبیله، یک قوم خیلی کوچکی بود، زیاد هم اثری در تاریخ نگذاشته، یک کتابی اخیراً ترجمه شده، من ترجمه‌اش را دیدم، چهار جلد بوده، ترجمه‌ی سه جلدش را دارم، همه‌اش را خوانده‌ام. همه‌ی این داستان‌های قرآن را جمع‌آوری کرده و گشته از چیزهای تاریخی، محل و جا و تاریخ آن را پیدا کرده و نوشته که ما شک نکنیم در اینکه این فقط یک داستان است، بلکه یک واقعیت می‌باشد. حالا ان شاء الله صبر ایوب که می‌گوییم همین است ولی ما نصف صبر ایوب را هم نداریم. ان شاء الله خدا اصلاً به ما این چیزها را ندهد که ما صبر کنیم. پیغمبران بنی اسرائیل مثل مشایخ بودند، مشایخی که از زمان قبل از حضرت موسی بود که این ایوب خیلی وقت پیش بود. ایوب برای دورانی است که هنوز موسی علیه السلام مبعوث نشده بود. وقتی موسی مبعوث شد آن دین جدید، کتاب آورد. ایوب قبل از آن بود.

مسیحی‌ها معتقدند و می‌گویند وقتی که عیسی را به‌قول آنها کشتند، عیسی گفت: بله، من را می‌کشند، دفن می‌کنند و من بعد از سه روز دومرتبه بین شماها می‌آیم. اینها گفتند که عیسی را که کشتیم برویم در یک جایی دفنش کنیم و یک سنگ بزرگی هم جلوی در بگذاریم که نتواند بیرون بیاید. یک غار کوچکی است. ما چون آن غار به اسم حضرت عیسی است، سفری که در خدمت حضرت صالح علیشاه

به عتبات رفتیم، این غار را دیدیم. یک سنگ خیلی بزرگ و سنگین، سنگی که شاید صدها نفر نتوانند بردارند. آن را به دم درش گذاشته بودند ولی سنگ به یک فاصله‌ی طولانی، از در جلوتر آمده بود. این سنگ هم همانجا بود گفتند: این همان سنگی است که به در غار گذاشته‌اند که بیرون نیاید ولی بیرون آمده ولی ما می‌گوییم که او را نکشند. دیگر خدا نمی‌گوید چطوری؟ می‌گوید: بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، قرآن می‌گوید که او را نکشند بلکه او به سوی خدا بالا رفت. «بالا رفت» حالا چطوری؟ معلوم نیست. خود مرگ هم یک نوع بالا رفتن است. آنها می‌گویند به دار زدند. باز در همان سفر که گفتم یکی کلیسای جُتسمانی بود، یکی اسمش به نظرم کلیسای قیامت بود. یک جایی، مثل یک قالبی، یک چیزی از طلا بود، گفتند که چوب دار حضرت عیسی را در این فرو کرده‌اند، اینجا این نگه می‌داشت. آنجا را هم رفتم چون به اسم حضرت عیسی بود، البته مثل مسیحی‌ها زیارت نکردیم ولی به احترام، چون به اسم آن حضرت است این کار را کردیم. کما اینکه بعد از شهادت حضرت امام حسین رسم آن روزگار بود، سرها را جدا کردند پیش امیر آوردند. سر حضرت را کجا دفن کردند؟ بعضی‌ها می‌گویند در همان شام دفن کردند، بعضی‌ها می‌گویند برگرداندند با بدن در کربلا دفن کنند، بعضی‌ها می‌گویند که در بیت المقدس دفن کردند. اینجا به

اسم رأس الحسین مشهور است. به هر جهت یکی از اینها درست است ولی ما هر سه جا را زیارت کردیم چون به نام امام حسین است، رأس الحسین می‌گویند.

حالا چون خدا یک‌طوری کرده که ما حضرت ایوب نیستیم، زنهار بترسیم و بنالیم به خداوند، یکی گفته بود «مرا طاقت حساب و کتاب تو نیست، مرا بگیر و شلپستی در بهشت انداز.» آخر خدا وقتی بخواهد رحم بکند، گاهی اوقات می‌گوید این رحم برای شماها ولی می‌گوید شماها که خودتان به هم رحم نمی‌کنید من هم به شما رحم نمی‌کنم. البته:

ای دعا از تو اجابت هم ز تو

ایمنی از تو مهابت هم ز تو

ان شاء الله. یک تصنیفی آنوقت‌ها می‌خواندند: «عجب صبری

خدا دارد» من همینقدرش را حفظ هستم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

خیلی متشکرم از همه تان، قدم رنجه فرمودید، غیر از مسائل، همین چند تا پله که بالا آمدید، من خودم می بینم چقدر زحمت دارد. مطلبی که من عرض می کنم، در واقع نظریه ای نیست. عرضه و پیشنهاد است. یک مطلبی است برای اینکه دقیقتر آن را از شما، خانم ها و آقایان بشنوم.

یک قاعده ای هست از ادبایی که در واقع طبیب هم بودند. طبیب هم که من حالا می گویم به معنای اعم است از: پزشک و جراح و زیست شناس و بیولوگ و همه ی اینها. می گویند در آن لحظاتی، ساعتی که نطفه ی یک جنین منعقد می شود افکار خلق کنندگان آن جنین، خیلی در آن مؤثر است، چشم و دیدن همینطور. هم در داستانها می گویند و هم در *تورات* که نوشته، در قرآن به این صراحت ننوشته است. در *تورات*، هم راجع به حضرت یعقوب و هم راجع به حضرت موسی نوشته. حضرت یعقوب بعد از آنکه هفت سال برای پدر زن و دایی اش چوپانی کرد، بعد گفت هر گوسفندی که امسال در گله، سیاه سفید بود، مال تو باشد. این در آن چند روزی که قوچ هم قاطی گوسفندهایش بود، یک پرچی گذاشت رنگ سیاه سفید بود و آن سال همه ی گوسفندها، همینطور بچه ای به رنگ سیاه و سفید دادند یعنی در

واقع گله‌ی آن سال مال یعقوب شد. همین داستان را برای حضرت موسی هم می‌گویند. اینکه در حیوانات حیوان بچه‌اش را می‌بیند، در مورد همان فکر می‌کند، در روانشناسی هم گفته‌اند که دیدار، دیدن، عبارت از این است که چشم عکس برمی‌دارد، این عکس را می‌برد، ظاهر می‌کند. یک عکسی است، نشان می‌دهد یک منظره‌ای است، یک نفری هم نشسته، بعد تمام خاطرات ما، در این عکس را می‌گیرند ترجمه می‌کنند. می‌گویند که این محل، این عکس را من دیده‌ام، کجا دیده‌ام؟ در فلان شهر. زمان کی بوده؟ همه‌ی اینها جمع می‌شود عکس را تفسیر می‌کنند وَاَلَا خُودِ دِیدِن، فقط یک عکسبرداری است. چشم مثل دوربینی است که عکسی برداشته. حالا در حیوانات هم تا یک حدّی همین است یعنی اثر می‌کند فکری که در اثر دیدن یا در هر اثری، در انسان ایجاد می‌شود که معنی کند که این چیست؟ این را در روانشناسی می‌گویند. اگر اینطوری است، به طریق اولی در انسان هم باید همینطور باشد. در قرآن هم اشاره‌ای به این صراحت نیست. قرآن و اینها همیشه به یک مسأله‌ی علمی یک اشاره می‌کنند ولی شرح و فهمیدن آن با ماست یعنی همین که خدا می‌گوید: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ^۱، ما می‌گوییم خداوند زمین و آسمان را در شش روز، شش مرحله خلق کرد. حالا آن شش مرحله چه بود؟ آن را دیگر

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴ / سوره یونس، آیه ۳ و...

باید خودمان با این علم‌های دیگر بررسی کنیم. برای اینکه آن برای قرآن زیاد مؤثر نیست که چه بوده؟ فقط این را گفته است. حالا در این مورد هم دیروز، پریروز یک چیزی می‌خواندم، ذهنم رفت. چون هر بار من قرآن را می‌خوانم، دلم می‌خواهد یک مطلب جدیدی به فکرم برسد یا ثابت بشود. البته همه‌ی آیات اینطور نیست ولی بیشتر اوقات از هر آیه‌ای من هر مرتبه یک معنای جدیدی می‌فهمم.

در مورد حضرت ابراهیم و به دنیا آمدن حضرت ابراهیم دارد. بعد به آن وضعیتی که ما می‌گوییم در تاریخ کتاب مقدس هم نوشته، که او را محرمانه بزرگ کردند، بعد در مکالمه‌ی با آزر که ناپدریش بود، پدر می‌گفت. همه جا این در مکالمه احترام او را حفظ می‌کرد، می‌گفت: یا اَبَتِ، پدرم! پدرم! ولی آزر این احترام را به ابراهیم نداشت، فرزند خودش هم که نبود، همین می‌گفت یا ابراهیم! گفت: یا ابراهیم، اگر از این حرف‌ها دست برداری، باید از پیش ما بروی، یک جای دیگر بروی. ابراهیم هم گوش داد و رفت. اینجا می‌گوید: وقتی از آنها کناره گرفت ما اسماعیل و اسحاق را به او دادیم. بین ابراهیم و محیطی که پدرش زنده بود و زمان پدرش، محیط بت‌پرستی بود که امپراطور را پرستند. خدا مخصوصاً این را در یکی دو جا تأکید کرده، نمی‌گوید خدا نظری نداشت که کی به این ابراهیم، فرزند داد؟ ولی ذکر می‌کند، می‌گوید وقتی از آنها کناره گرفت، برای اینکه اگر در آنجا بچه‌دار

می‌شد، اسماعیل و اسحاق هم مثل همان‌ها بت‌پرست می‌شدند. آیا فکر نمی‌کنید به معنی این است که اثر فکر در شخص و در ایجاد نطفه مؤثر است؟

مسئله‌ای که خیلی در علوم طبی، به‌قولی علوم بدنی، برایم جالب توجه است و دقت مرا می‌خواهد، همین مسئله‌ی ارتباط روان است، گویانکه یک چیز جداگانه‌ای از ما با جسم نیست. این خیلی مهم است، مهم هم هست که علم طبّ امروز به این، هیچ کار ندارد و شاید این هم یک‌خرده نقص آن باشد. در واقع از وقتی که روانشناسی، کاملاً از طب جدا شد، از دوران فروید و یک کمی قبل از فروید است که فروید خودش پزشک بود بعد رفت، طبّش یک‌طور دیگری شد، ارتباطش هم قطع شد. اگر ارتباط طب و روانشناسی (البته روانکاوی هم همان روانشناسی است) برقرار باشد خیلی به هر دو کمک می‌کند. حالا این پیشنهاد من برای آقایان بود. حالا خانم‌ها، آقایان یک مراجعه‌ای به قرآن خواهید کرد، کتاب مقدّس هم اگر بخوانید خیلی خوب است و همین مسئله‌ی *فَلَمَّا اعْتَزَلْتُمْ* که در قرآن می‌فرماید.

راجع به آن زخمی که در سر آقای رحمانی بود که فرمودید در جلسه مطرح بشود، با چند تا از همکارها مشورت کردیم، البته اینجا جرّاح نداریم، نظر بقیه‌ی همکارها این است که بهتر هست که یک جرّاح ببیند و همانطوری که پیشنهاد شده مقدار وسیعتری برداشته بشود.

من یک وقتی یک انگشتم، نمی‌دانم تاندونش یا کجا بود، خم که می‌شد دیگر صاف نمی‌شد، به زحمت، کی؟ سی و چند سال پیش. اعتنا نکردم همینطور مانده بود. اخیراً یک مرتبه متوجه شدم این انگشت من که قبلاً عیب داشت چطوری شد که حالا عیبی ندارد؟ خودبه‌خود خوب شد. حالا همین انگشت آنوقتی که اینطور بود یعنی دردی چیزی هم نداشت، وقتی مثلاً چیزی را برمی‌داشتم، این انگشت همینطور می‌ماند. به یکی از جراحان که خیلی هم مشهور بود، مراجعه کردم، کارش زیاد بود، وقت هم خیلی دوردست می‌داد. توسط یک طبیب دیگری، یک جراحی، وقتی گرفتم که شب برویم بیمارستانی که کار می‌کند، با آقای مهندس شکرالله رفتیم آنجا. من گفتم که این انگشت اینطوری است، نگاه کرد گفت عمل می‌کنیم. بعد گفتم کمرم هم درد می‌کند، گفت عمل می‌کنیم. هر چه گفتم، گفت عمل می‌کنیم. حق هم داشت چون او همه چیز را در عمل می‌دید. از آنجا من این به‌خاطر رسید و در واقع نظر حضرت صالح علیشاه هم اذعان شده بود که در موردی گفته بودند: معتقد شدم که جراحی اگر بگوید عمل می‌کنیم، نباید گوش داد. ببخشید! طبیب اگر گفت عمل می‌کنیم، آنوقت باید به جراح مراجعه کرد. خود جراح هنرمند است، غیر از علم. بنابراین، هر که در جراحی مشورت می‌خواهد من می‌گویم با چند نفر دیگر هم مشورت کنید.

یادم نیست کدامیک از بزرگان، علما بوده و یا شاید هم از ائمه در مورد مشکل قضاوت می‌گویند که قاضی یک کسی است که از سابقه‌ی آن قضایایی که به او مطرح شده، خبر ندارد، حالا به او اطلاع دادند ولی طرفین دعوا که خودشان می‌دانند چیست، آنوقت یک جاهل باید بین دو تا عالم قضاوت کند! این کار خیلی مشکلی است. حالا مشکل‌تر کار من است که من یک جاهل بین این همه عالم باید قضاوت کنم و احياناً خدای نکرده، از لحاظ شغلی بدتان هم بیاید، بگویید به تو چه؟ ولی چه بکنیم؟ نمی‌شود همه‌ی علوم را یاد بگیریم، چون نمی‌شود، باید با هم همکاری کرد. حالا این مسائل ارتباط بین جسم و روان است، حالا من روان می‌گویم، روح نمی‌گویم که باز بحثی دارد جسم و روان یک مسأله‌ی خیلی مهمی است.

یکی دیگر از مطالبی که ذهنم را مشغول کرد، ما روستایی بودیم و تا وقتی که می‌شد در روستا زندگی کرد، در روستا بودیم، زمان حضرت صالح علیشاه یا خود ایشان که تا آخر در بیدخت بودند. یک چیزهای خیلی جالبی در طبیعت می‌دیدیم. همانوقت‌ها برای من جالب بود. البته سایرین توجهی نداشتند مثلاً یک آیه، بعداً که قرآن خوان شدم و به اصطلاح می‌توانستم قرآن بخوانم، ترجمه‌اش را هم دیدم، یک جا می‌گوید: آنهايي که ما کتاب را برايشان فرستاديم، اين کتاب را تشخيص مي‌دهند، می‌شناسند همانطوری که فرزندان‌شان را می‌شناسند.

این در خاطر من بود. انسان که بزرگ شد، از قیافه می‌شناسد ولی «فرزندانشان را می‌شناسند» چطوری؟ بچه‌هایی که در زایشگاه‌ها هستند، وقتی بروید، ردیف، بچه‌هایی مثل بره‌ی تودلی، همینطور یکی یکی هستند. چطور می‌شناسند؟ روستا که بودیم، می‌رفتیم گاهی اوقات سر گله به اصطلاح «محلّه» می‌گفتند. سال‌هایی که خوب بود، گوسفنددارها که خود حضرت صالح علیشاه هم شریک می‌شدند با کسانی که مثلاً امین بودند ولی کار نداشتند، گوسفند می‌خریدند که خلاصه هم چوپانی کند هم بهره‌اش را ببرد. ما هم گاهی می‌رفتیم یک شب یا دو شب در چادری که در بیابان می‌زدند، اینها هم می‌رفتند یک جایی که علف زیاد بود که گوسفندها بچرند. از اوّل که بره به دنیا می‌آمد آن اوّل برای اینکه سرما نخورد، چون معمولاً سرد بود، این را می‌آوردند یک کمی در منزل، در گرما نگه می‌داشتند بعد از دو، سه روز ولش می‌کردند. به اینها می‌گفتند: «خلومه» یعنی بره‌های شیرخوار. بعد هم برای اینکه همه‌ی شیر مادرشان را نخورند و هم اینکه عادت کنند به علف خوردن، اینها را گله‌ی جدا می‌گذاشتند. از مادرها، از بزرگترها جدا می‌کردند. اینها دو جا به چرا می‌رفتند. صبح‌ها می‌آمدند اینجا سر محلّه یعنی آن پایگاهی که درست کرده بودند. این گله از آن طرف می‌آمد این گله از این طرف، خیلی تماشایی بود. سر و صدا بعبع و... یک مرتبه پیرارسال با آقای دکتر شریفیان که آنجا بود،

صبح زود رفتیم سر محله. فیلم هم برداشته‌اند. گرد و خاک و سر و صدای بعبع بره‌ها و مادرها. قاطی می‌شدند، اول هیچ شناخته نمی‌شد بعد از یک مدتی گرد و خاک هم می‌نشست، می‌دیدیم هر بره‌ای جلوی یک گوسفندی است، دارد شیر می‌خورد. اینها چطور هم را می‌شناختند؟ بره‌ها که همه یک‌طورند، مادرها هم همین‌طور، چطور می‌شناختند؟ ما اگر این را بشناسیم بنا به قول آیهی قرآن، آن را هم می‌شناسیم که برای ما فرستاده شده: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ^۱، هر مسأله‌ای که برخورد می‌کرد به ارتباط کارهای جسمی با جنبه‌ی روانی، خیلی توجه من را جلب می‌کرد که من نه روانشناس بودم، نه طبیب که بتوانم حل کنم، همین‌طور برایم مشکل ماند. حالا این مشکل را تقسیم می‌کنیم خدمت آقایان که چه کار باید کرد.

قربان یک مطلبی به ذهنم رسید در رابطه با همین مسأله که فرمودید چطور می‌شناسند؟ مولکول‌های دی‌ان‌ای داخل هسته‌ی سلول هست و خصوصیات ژنتیک و توارث همه‌ی موجودات را در واقع تعیین می‌کند، دانشمندان جدیداً آمده‌اند این مولکول‌های دی‌ان‌ای را تبدیل به صوت و نت‌های موسیقی کرده‌اند و حالا آنطوری که در آن مقاله ادعا شده بود یک موسیقی خیلی زیبایی هم ایجاد شده است. گفته‌اند که هر

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۶ / سوره انعام، آیه ۲۰.

شخصی بسته به آن مولکول‌های دی‌ان‌ای آن توالی و آن ردیف مولکول‌هایی که پشت سر هم قرار گرفته‌اند یک موسیقی خاص خودش را دارد که در واقع موسیقی مختص و منحصر به فرد آن موجود هست. حالا اگر واقعاً به اصطلاح دی‌ان‌ای یک موجودی، یک موسیقی ایجاد بکند یا در واقع ارتعاشی ایجاد بکند، دو تا موجود نزدیک به همدیگر که ممکن است مادر و فرزندی، پدر و فرزندی باشند، مسلماً از لحاظ آن موسیقی، از لحاظ آن به اصطلاح نت‌ها و موسیقی‌هایی که ایجاد می‌کنند خیلی نزدیک هستند. شاید نزدیک بودن این ارتعاشات در واقع باعث شناخت بشود، البته راجع به این بیشتر تحقیق می‌کنم بینم آیا صحت دارد؟ چون فقط خبرش را خواندم.

واقعش این است که من شنیدم، گوشم نشنید. گوشم خیلی خراب است این است که متأسفانه... حالا مشکل چه بود تا مستقیم راجع به همان صحبت کنیم؟

حالا مسأله‌ی شما این است که خیلی از مشکلات دینی که مثلاً ما هم داریم، سرخپوست‌ها بیشتر دارند، حل کردند. حالا در آنچه از این چیزهای سرخپوستی یا ترجمه‌ها و اینها من خواندم یک سری هست اسم‌هایشان یادم رفته، کارلوس کاستاندا و یکی، دو تا از اینها. توجّه اینها به انسان فکر می‌دهد. نه اینکه خوب است و عیناً همان را باور کنیم ولی به انسان فکر

می‌دهد که بتواند از یک راهی حل کند. یک نکته‌ای که در این چیزها هست این است که اینها برای هر موجودی روح قائل هستند. می‌گویند روح این سنگ چنین است. برای انسان روح قائل نیستند می‌گویند انسان همین جسمش است، هر چه هست همین است ولی برای سنگ روح قائل هستند. این به یاد می‌آورد آن داستانی را که مثنوی نوشته است که یک شب جبرئیل یا کدام یک از فرشتگان بود، که خداوند می‌گوید: لیبیک عبدی! لیبیک عبدی! این گفت: خدایا! الان که نصف شب است، همه‌ی مسلمان‌ها خوابند، همه خوابند، تو به کی می‌گویی لیبیک عبدی؟ خدا گفت: در هندوستان، فلان شهر است. این جبرئیل از درگاه خدا آمد و رفت آنجا گشت و هیچ نمازخوانی، کسی ندید. برگشت گفت: من رفتم هیچکس تو را صدا نمی‌زند که می‌گویی لیبیک! خداوند گفت: چرا. فلان کوچه، فلان خانه آن گوشه‌ی اتاق یک زنی است، من را صدا می‌زند. این دومرتبه آمد رفت دید آنجا، یک زن، بتش را جلویش گذاشته، دارد با او مناجات می‌کند. به خداوند گفت: آخر من رفتم دیدم، او فقط یک بت پرست است، بت می‌پرستد. خدا گفت: نه، او من را می‌خواهد منتها اسمم را نمی‌داند، با آن بت مناجات می‌کند. حالا این هم که اینها می‌گویند «روح»، خدا را می‌خواهند منتها

اسمش را می‌گذارند روح، به خودشان نگاه می‌کنند می‌بینند ما بشریم روح داریم، می‌گویند پس این سنگ هم روح دارد یعنی سنگ هم خدایی دارد که این را منظم کرده و اینجا گذاشته. حالا من اینقدر می‌توانم این مسأله را توضیح بدهم ولی هر کدام از دوستان، خانم‌ها و آقایان بتوانند در این حیث کمکی بکنند.

آخر بحث در این است که در مولکول‌های دی‌ان‌آ یا هر چی، حروف الفبا که زیاد است، هی در می‌آورند، اس‌ام‌اس. حالا دی‌ان‌آ، اینها آثار را بحث می‌کنند. مشکل اینجاست که در اینها چیزهای جسمی اثر می‌کند، آمپول می‌زنید اثر می‌کند. خون تزریق می‌کنید یا هر کار می‌کنید اثر می‌کند. اما چیزهای غیرجسمی اثر نمی‌کند، آن چطوری اثر می‌کند؟ آیا دی‌ان‌آ یک چیز خاصی است، یک قسمت خاصی است از آن مسئول آثار روانی اینجاست؟ مشکل اینجاست که چطوری است؟ این مثل مثلاً یک درهایی هست، یک چیزهایی هست که با صدا باز می‌شود. می‌گویند به یک نحوی صدا می‌زند در باز می‌شود، این را می‌شود تعبیر کرد به این موج هوا و اینها. به هر جهت این مسأله مشکل است یعنی این مسأله‌ای که می‌گوید:

چنان بسته است جان تو به جانم

که هر چیزی که اندیشی بدانم

این مشکل است. البتّه اطبّا حق دارند بگویند به ما چه؟ این جزء کارهای ما نیست ولی وقتی که در جسم اثر می‌کند، چرا، مربوط است. چطوری است؟ این مشکل است. حالا ان شاء الله علم ما پیشتر برود، اطلاعات آقایان را هم من بیشتر یاد بگیرم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک سؤالی رسیده، خلاصه مربوط است به وضع امروز در جهان. دو نقل قول از حضرت صالح علیشاه دارم. یکی را اوّل، مابقی را در وسط صحبت‌هایم می‌گویم. وقتی نزد ایشان درس هیئت و نجوم می‌خواندم، ایشان فرمودند منجمین گفته‌اند ولی من در هر کتابی دیدم، چنین چیزی ندیدم، نمی‌دانم چه کسی گفته، ایشان هم نفرمودند در چه کتابی؟ البتّه من کتاب نمی‌خواستم، بنابراین به‌نظر من فرمایش خودشان است ولی البتّه نقل قول می‌کردند شاید ایشان هم از آقای نورعلیشاه نقل قول کردند چون آقای نورعلیشاه از این حرف‌ها زیاد داشتند ولی آقای صالح علیشاه نه! کمتر. این حرف مال شصت و چند سال پیش است، از قول منجمان فرمودند که، گفته‌اند از پنجاه سال پیش به این طرف، یعنی صدویست، سی سال پیش فکر می‌کنم. تحولاتی در زمین، تحولاتی در بین انسان‌ها رخ می‌دهد که آن تحولات رو به این است که مردسالاری که تاکنون بوده، تبدیل به زن‌سالاری می‌شود. قدرت سیاسی را هم در همه جا زن‌ها به‌دست می‌آورند و این امر تا (نمی‌دانم چقدر فرمودند) هزار سال، هشتصد سال ادامه دارد. حالا این حرف را کنار بگذاریم. نامه‌ای رسیده و می‌گویند: چرا در سیر و سلوک، زن‌ها و مردها مساوی نیستند؟ یعنی قاعدتاً،

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۱۰ ه. ش.

به عقیده‌ی نویسنده‌ی این سؤال، باید زن و مرد عین هم باشند ولی نه مردها حاضرند زن بشوند، نه زنها حاضرند مرد باشند. به یک زن اگر بگویند مثل مرد، این ناسزایی است برای او. به یک مرد هم اگر بگویند مثل زن، برای او ناسزایی است. اگر قرار بود مثل هم باشند که خداوند آنها را دو تا نمی‌کرد، یکی از آنها بس بود. به قولی «یک داغ دل بس است برای قبیله‌ای». همین که دو تا کرده، خدایی که تمام نظم طبیعت را آفرید، حالا اگر کسی به خدا هم معتقد نباشد خود طبیعت تمام نظم طبیعت را آفریده، این مسئله هم داخل این نظم طبیعت است. یک مقرراتی در آن است یعنی همانطوری که خداوند مقرر کرده که گاز که سبک‌تر است برود آسمان و سنگ که سنگین است بیاید زمین. نه گاز باید بگوید: من مثل سنگ باشم، چرا مثل سنگ نمی‌آیم پایین، استراحت کنم و نه سنگ می‌تواند بگوید: من چرا مثل گاز نمی‌توانم پرواز کنم؟ نمی‌توانم بروم بالا؟ در این نظم که آفریده، در تمام جاندارانی که آفرید... تازه جانداران به خصوص انسان که اصلاً همین اواخر خلقت آفریده یعنی مثل اینکه در یک شبانه‌روزی، پنج دقیقه مانده به اذان صبح، نسبت به بیست و چهار ساعت، در این پنج دقیقه خداوند آفریده، حالا در کار پنج دقیقه‌ی خدا، ببینید چه کارهایی کرده و چه قدرتهایی دارد؟ بنابراین خود خداوند که به جای خود، سایر موجوداتش هم همینطور. باز اینجا فرمایش حضرت

صالح‌علیشاه که کسی از ایشان پرسید، تا این جواب را من شنیدم همانوقت حفظ، متوجه شدم. کسی پرسید زن و مرد به عقیده‌ی شما مساوی نیستند؟ ایشان فرمودند: نه! آیا زنی حاضر است مرد بشود؟ مردی حاضر است زن بشود؟ نه! هر کدام یک وظیفه‌ای دارند. متفاوت هستند و چون متفاوت هستند، وظایفشان هم متفاوت است. متفاوت یعنی مختلف. بعد منتها در طی تاریخ، نه تاریخ نوشتنی، از بدو خلقت بشر به این طرف. چون زن‌ها گرفتاری داشتند، حامله می‌شدند بچه‌شان گریه می‌کرد، باید هر کاری بود ول می‌کردند، خداوند در آنها عاطفه‌ی مادری آفریده، عاطفه‌ی پدری خفیف‌تر از آن است. حامله می‌شوند، قبل از آن و غیر از آن اوقاتی هست که ایجاد خستگی می‌کند، باید استراحت کنند، وضع حمل می‌کنند، باید استراحت کنند. البته در اینجا وظیفه‌ی مردها می‌شود که این مراقبت را به گردن بگیرند. در بعضی پرندگان، حالا من یادم نیست، من جمله کبوتر همینطور است. کبوترِ مادر که تخم می‌گذارد، روی آن می‌خوابد که گرم باشد. در ساعات معینی این بلند می‌شود می‌رود، کبوترِ پدر باید بنشیند کارش را بکند. این کار در آنها عین هم است، مثل هم است، مساوی هست ولی متفاوت است. درست است که آن تخم را که کبوترِ مادر گذاشته، متعلق به هر دوی آنهاست ولی زحمتش پای مادر است. این است که متفاوت هستند منتها در طی تاریخ که گفتند، مردها چون

گرفتاری‌شان کمتر بود، این گرفتاری‌ها را نداشتند و مادرها، زن‌ها داشتند، مردها مجال کردند که بروند همه جاها را، زمین را تصرف کنند. مردها مجال کردند که به علوم مثلاً کیهانی بپردازند، چون می‌توانستند، به خصوص وقتی مادر نمی‌توانست. سایر اوقات هم پدرها به شکار می‌رفتند، شکار می‌کردند، ماهی می‌گرفتند و امثال این. وقتی که در جنگل زندگی می‌کردند، این حیوانات جنگلی خیلی زیاد هستند و خیلی هم نیرومند و خطرناک. یکی از آنها مار که به نظر شما یک طنابی است اگر حرکت نکند. حرکت که می‌کند، اگر ما بر او مسلط نشویم نیرومندی هم دارد. من مار را مثال زد، شیر و پلنگ و همه‌ی اینها به‌جای خود یا در مورد موش، چندی پیش در روزنامه خبری خواندم. البته روزنامه‌ها مزخرف خیلی دارد ولی هر چه را نگاه کنید اگر به دیده‌ی عبرت و تجربه‌اندوزی، دانش‌اندوزی باشد، مفید است. یک چنین خبری که آدم ناراحت هم می‌شود. یک پدر و مادری در منزلشان بچه‌شان خیلی اذیت می‌کرده، او را زدند، گفتند: تو را حبس می‌کنیم، بردند او را در زیرزمین حبس کردند. بعد از مدتی این صدا زده آهای! من را خوردند، آهای! من را موش‌ها خوردند، بیایید. اینها گوش ندادند، بعد از مدتی ساکت شده، بعد که رفتند دیدند موش‌ها ریختند سر این و او را خوردند. به‌قول سعدی می‌گوید:

تو آنی که از یک مگس رنجه‌ای

که امروز سالار و سرپنجه‌ای

مردها به همین دلیل کم‌کم مسلط شدند، این تسلط را که شروع کردند، دوران مردسالاری شد. بعد زن‌ها تسلیم شدند یعنی کاری نداشتند، برایشان اذیتی نبود. مردها می‌رفتند زحمت می‌کشیدند، شکار می‌کردند اگر شیری، پلنگی می‌آمد، می‌رفتند می‌کشتند، خوب بود، زن‌ها هم حرفی نداشتند. کم‌کم آن خطرات رفع شد، حالا دیگر مردها نمی‌روند شیر بکشند، پلنگ بکشند، می‌روند از بقالی شیر بگیرند، شیر اینطوری می‌گیرند. دیگر آن زحمات را ندارند ولی ادامه‌ی تسلطی که مردها داشتند، حفظ کردند. البته اینجا یک تسلط و ریاستی هست که طبیعی و فطری است. باید هر دو اگر گوش بدهند، قبول کنند.

خانم‌ها در تشکیل خانواده و اداره‌ی خانواده و کماکان مردها ریاست را دارند یعنی یک نفر است که باید اداره کند. یک نفر مسلط می‌شود. از این دو نفر هر دو که نباید ریاست کنند. می‌گوید: «اما اگر دو تا بود سر بچه کج درمی‌آید» یا «خانه‌ای را که دو کدبانوست خاک تا زانوست» یک نفر باید باشد، این هم نظمی است که خدا گذاشته ولی این ریاست مثل ریاستی است که در عدلیه ما دیدیم. در دادگاه‌هایی که چند نفری هستند، هر کدام یک رأی دارند. رئیس دادگاه یک رأی دارد، مستشارها هر کدام یک رأی دارند، فقط رئیس دادگاه موظف است این

آراء را بپرسد، جمع کند، ببیند جمعاً چند نفر قبول کردند. ریاستش خدمت است. اینکه گفته‌اند: سَيَدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ، رئیس قوم کسی است که خدمت به آنها می‌کند. در عدلیه هم نشان داده می‌شود. این ریاست ریاستی نیست که یک مرتبه از اینجا بردارند بگذارند طاقچه‌ی بالا، نه! عین هم است.

در حالات سلوک هم بعضی جاها متفاوت است یعنی فرض کنید یک بچه‌ای در حضور پدر و مادرش بیفتد در حوض، مثلاً دارد خفه می‌شود، در اینجا هر کدام از این دو نفر به‌قولی قهرمان‌تر بودند، متخصص شنا بودند، خودش را می‌اندازد بچه را نجات می‌دهد ولی فرض کنیم هر دو مثل هم بودند، هر دو قهرمان شنا بودند، اینجا مادر بی‌اختیار می‌رود خودش را می‌اندازد. پدر نه! این مزیتی است برای مادر ولی محدودیتی هم برای مادر هست. در اصل هم اگر نگاه کنید، امروز که خیلی از زنها نمی‌خواهند فرزند بیاورند، آن عمق ضمیرشان می‌گوید فرزند، ما را پابند می‌کند، زنجیر می‌کند. درست است، زنجیر می‌کند ولی زنجیری است که خدا آفریده، باید آن را ببوسید. اما در حقوق، حق‌شان مثل هم است: وَهَنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَ بِالْمَعْرُوفِ^۱ یعنی همان چیزی است که گفتیم. دورانی که به‌قول حضرت صالح علیشاه مثلاً صد سال پیش شروع شده، مردها عادت به همان وضع قدیم

کردند، خودشان، خودشان را آنطوری تربیت کردند.

شما بچه‌ی خودتان را می‌خواهید تربیت کنید، خیلی اوقات من گفتم هر چه بچه می‌گوید، به حرفش گوش نکنید. یک‌طوری با او رفتار کنید که وقتی هم وارد اجتماع می‌شود، شغل می‌گیرد، همان رفتار را جامعه با او کرده باشد. آیا در جامعه وقتی می‌آید، هر چه بخواهد می‌تواند؟ نه! جامعه در طی این سال‌ها، چند هزار سال، مردها را اینطور تربیت کرده، مردها عادت کردند. البته این فقط به قول مشهور پُر عالی، جیب خالی بوده. فیس بیخودی که باد کنند وَاَلَا مثل هم هستند. تقصیر زن‌ها هم بوده، زن‌ها مثل همین شخصی که می‌گوید چرا مساوی نیستیم؟ بگویند مرد بالاتر است؟ نه! مرد بالاتر نیست، هر دو مثل هم هستند. منتها در یک جای دیگر می‌گویند، بالاخره وقتی دارید از در بیرون می‌روید، از در بیشتر از یک نفر نمی‌شود رد بشود، یکی باید جلوتر برود. گفتند: مرد جلوتر برود. بعد به همین حساب، قرآن می‌گوید به واسطه‌ی اینکه زحمت زندگی را مردها می‌کشند و یک، چند تا آیه هست، بخوانید، وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ^۱، مردها یک خرده بالاتر از زن‌ها هستند. دَرَجَةٌ همین که گفته بدون الف و لام و با تنوین و تعداد درجه را معین نکرده، وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ یعنی برترند. این یعنی وقتی که از در اتاق دارید وارد می‌شوید، اگر در تنگ بود، مرد اول برود جلو، بعد زن

برود، همینقدر درجه. این ربطی به این ندارد که خیلی‌ها مثلاً باد و باروت می‌کنند، اموال زن را تصرف می‌کنند، این مثل همه‌ی غصب‌ها و چیزهاست که در دنیا هست. حالا اینجا یکی می‌خواهد اموال مثلاً فلان کس را که در آمریکا است، غصب کند که دم دستش نیست نمی‌تواند، زنش جلوی دستش است، مال این را غصب می‌کند. آن حرص، حرص‌های غیر انسانی، غیر اخلاقی است که این کار را می‌کند. بنابراین با خیال راحت و آرام، به اوامر خدایی گوش کنید، خوب هم اگر فکر کنید، بهتر از این نمی‌شود. می‌گویند یکی بر یک کاری ایراد گرفت، می‌گفت این باید اینطوری بشود، آنطوری بشود. کسی گفت اگر تو بودی چه کار می‌کردی؟ گفت: من اگر خدا بودم اینطوری نمی‌کردم. گفت حالا فرض کنیم خدایی، بگو چه کار می‌کنی؟ این یک فکری کرد، دید ایراد در می‌آید. گفت که زن‌ها خودشان بروند زحمت بکشند، مردها بنشینند در خانه. گفت که بچه بیاورد؟ گفت ایراد اینجاست. بعد گفت که چنین و چنان، هر چه گفت، گشتند یک ایرادی داشت. آن آخر گفت من چیزی به خاطر نمی‌رسد، می‌دهم به خود خدا هر طور می‌خواهد بکند. حالا شما هم فرض کنید که به شما دادند و گشتید و شما دومرتبه به خدا دادید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در آیات قرآن خیلی هشدار هست. هشدار نه از این قبیل هشدارهایی که در روزنامه می‌نویسند، فلان کس هشدار داد، فلان کس اولتیماتوم داد، فلان کس چه کار کرد، بعد هم هیچ کاری نکرد. خداوند هشدار زیادی داده، در هر مورد، هم هشدار برای بعد از خودش و هم نقل هشدارهایی که قبلاً داده. بطوری که ما اگر فقط هشدارهای قرآن را بخوانیم، اگر با باور و اعتقاد بخوانیم، دیگر خوابمان نمی‌برد ولی بعد از هر هشدار، در مورد کار مؤمنین هم گفته، فهرستش را هم در یک جایی گفته. می‌فرماید: نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ^۲، خبر بده به بندگان من، اولتیماتوم هم نداده. خبر بده، نَبِّئْ عِبَادِي که من بخشنده و مهربانم یعنی می‌بخشم آنچه خطا کرده‌اید و مهربان هستم از اینکه ان شاء الله شما را نگه دارم که خطای دیگری نکنید. وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ، اما عذاب من خیلی دردناک است. عذاب الهی درجاتی دارد که جز چهارده معصوم، همه‌مان یک خرده چشیده‌ایم. آن عذابی که دردناک است، وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ، آن را هم چشیده‌ایم، خیلی از عذاب‌های دردناک را هم چشیدیم و خبر داریم. هشدار که می‌دهد، بیشتر هشدار، راجع به آنهایی است که گوش ندادند، مثلاً قوم ثمود را وقتی تهدیدش کردند، خیال کرد که

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۱۳ ه. ش.

۲. سوره حجر، آیات ۵۰-۴۹.

یک قوم قویتر و پرزورتری می‌آیند، می‌ریزند کَلک اینها را می‌کنند. گفتند که نه، مگر ما نیرومند نیستیم؟ ما خیلی نیرو داریم، هیچکس نمی‌تواند کاری بکند. خدا باد را فرستاد که هشت روز و هفت شب بود یک باد تندی بر اینها می‌وزید که هر چه جلوی باد بود خراب می‌کرد. اوّل ساختمان‌های سست را خراب کرد، همینطور تا آن آخر، از اینها هیچی نماند. این عذاب، عَذَابُ الْأَلِيمِ است که دیدیم.

همینطور به هر یک از اقوام و قوم‌ها. قوم لوط را هم به همان طریق می‌گوید: قوم لوط اصلاً در فکر ادامه‌ی گناه بودند که یک‌مرتبه زلزله یا هر چی، زیر و رو شد. مثل اینکه یک چیزی را بردارد، از آن طرف برگرداند. همه رفتند. یک نفر خواست از این قوم فرار کند و آن زن لوط بود که اعتقاد نداشت، شاید هم اعتقاد مختصری داشت. به صورت مجسمه درآمد که اتفاقاً فیلمی هم یک وقتی از این نشان داد.

حالا ما نمی‌گوییم، منتها عملاً از این غفلت داریم. مثلاً دانشمندان ما می‌گویند: چه کسی می‌خواهد ما را از بین ببرد؟ اگر زلزله می‌خواهد بیاید، ما جلوی زلزله را می‌گیریم. چیزهایی داریم جلوی زلزله را می‌گیریم. هر چه، هر بلایی را که فکر کنید می‌گویند: ما وسیله‌ی دفاع از آن را داریم. اینها به قول آیه‌ی قرآن، البته در مورد دیگری گفته، کسانی هستند که در مقابل خدا رَجَز می‌خوانند و سعی

می‌کنند خدا را از کار عاجز کنند. خدا به اینها می‌گوید: اصلاً شما چه هستی؟ من خودم شما را آفریدم. همه‌ی این علم‌هایی هم که دارید، من تعلیم‌تان کردم، عِلْمَ آدَمَ الْأَسْمَاءِ كُلَّهَا^۱ حالا از من شاگردی کردید، می‌خواهید سر خود من همان کار را کنید؟ نه! خودتان را خراب می‌کنم. این همه بیماری‌های روانی که در دنیا هست، اتفاقاً در مورد بیماری‌های روانی هم، همه‌اش را که نمی‌شود گفت ولی یک چیزهایش هست که از بی‌اعتقادی برمی‌خیزد. عده‌ی زیادی با عقل و تدبیر انسانی ولی با فهم و عقل حیوانی به جامعه آمدند، همینطور خراب می‌کنند و جلو می‌روند. در خیلی از کشورها هست. خدا بولدوزر هم آفریده، اینها را تشبیه می‌کند به بولدوزر. بولدوزر عقل ندارد، خدا یک بولدوزر روشن کرده بدون راننده و لش کرده اینجا. همینطور می‌آید و خراب می‌کند. الان همه‌ی جمعیت دنیا اینطوری است. خداوند هر جا یک ذره‌ای از آثار ایمان در آن هست، خرابی را یک‌طور دیگر می‌کند، خرابی را از اعتقادات مردم می‌کند. خلاصه خداوند را به شوخی نگیرید. البته به مهربانی بگیرید هر چه شوخی خوب هست با او بکنید ولی به شوخی یعنی به نفهمی این چیزها را نگویند. آنچه می‌گوید، به آن عمل نکنید. حالا اعتقاداتان اگر ضعیف بود، قویتر می‌شود. الان در جامعه‌ی خود ما نگاه کنید! چقدر بلایایی که ما الان داریم از بی‌اعتقادی مردم

است. مردم چه کسانی هستند؟ خود ماها هستیم دیگر. منتها ان شاءالله ما مردمانی هستیم که می‌دانیم درد چیست و ان شاءالله درمانش را هم می‌دانیم و اگر هم کسی درمانش را به ما بگوید، گوش می‌دهیم، اگر آن شخص مطمئن باشد قبول می‌کنیم اگر نه، امتحان می‌کنیم. ما اگر بخواهیم مصادیق این مسأله را بگوییم، زیادتر است ولی خودتان فکر کنید.

در همه‌ی مشکلاتِ خودتان، یک خرده رد غضب الهی را بگیرید. البته یک مشکلاتی هست که مربوط به طبیعتِ زندگی است، انسان یک موجودی است که هم بدن دارد، هم روح دارد. بدنش هم احتیاجاتی دارد، غذا می‌خواهد، مسکن می‌خواهد، چه می‌خواهد، چه می‌خواهد. ما مشکلاتی داریم منتها بعضی‌ها این مشکلات را با تحمل و اینکه امر الهی است، تحمل می‌کنند و داد و بیدادشان در نمی‌آید. بعضی‌ها، بعضی از این گرفتاری‌ها را مکافات الهی برای خودشان می‌دانند. خیلی‌ها می‌بینند که شایسته‌ی این مجازات هستند بلکه بیشترش، شکر خدا می‌کنند که خدا! خیلی ممنون که به همینقدر اکتفا کردی، ما را بیشتر اذیت نکردی. اینها رنج نمی‌برند، بنابراین اینها در واقع مجازات نمی‌شوند.

جهنم هم درجاتی دارد، از یک عذاب مختصر تا عذاب الیم که ترسانده است. قرآن می‌فرماید: ما او را به عذاب جهنم می‌بریم و

فرشتگانی بر او مقرب می‌کنیم که هیچ داد و بیداد او را گوش نمی‌دهند فقط امر الهی را اجرا می‌کنند، چون خدا گفته است. حالا اگر کسی مجازات را، مجازات الهی بداند، همین‌هایی که مجازات می‌دهند، اینها فرشته‌ی الهی هستند منتها چطور فرشته‌ای؟ فرشته‌ای که آتش به دستش است، ما از این فرشته‌ها خیلی داریم. در همه‌ی حالات ما، خداوند البته دستوراتی داده. این دستورات نه اینکه خودش می‌خواهد حکومت کند و می‌گوید: چنین کنید، چنان کنید. مثل اینکه عادت داریم که امر، امر من است. یک قاعده‌ای، یک قوانینی آفریده می‌گوید: به قوانین باید تسلیم باشید. مثلاً من نمی‌توانم بگویم که خدایا! در قطب دارم آب گرم می‌کنم که چای درست کنم، تا یک خرده آتش خاموش شد، این آب یخ می‌بندد. می‌گویم: خدایا! این چه قانونی است که در اینجا، من نتوانم چای درست کنم؟ نه! خدا قانون را نیافریده که قانون مطیع شما باشد، بلکه قانون آفریده که شما مطیع قانون باشید. حالا در همه‌ی رشته‌ها که ببینید، همین قانون الهی هست. قانون الهی یعنی همان چیزی که اینها و خیلی‌ها می‌گویند حکم طبیعت، طبیعی است، اینطوری است، قانون علمی اینطوری است، همه‌ی اینها هست. حالا به هرجهت آب در صفر درجه یخ می‌بندد، در صد درجه به جوش می‌آید. این یک قانون است حالا من بگویم این قانون الهی است، یکی بگوید قانون شیطانی است، آن یکی می‌گوید قانون فیزیکی است، هر چه

هست. ما که همه چیز را از خدا می‌دانیم، می‌گوییم این قانون الهی است. اما قانون الهی نباید مطیع بهداشت و مطیع فیزیک باشد. فیزیک و بهداشت مطیع قانون الهی است. مثلاً گفتند: سحر بیدار بشوید. این بیداری سحر، برای خیلی‌ها باید سخت هم باشد. به‌خصوص جوان‌ها و خیلی پیرترها، خدا گفته از وقتی که سحر می‌شود، این وضع تنفس و تغذیه‌ی گیاهان، درخت‌ها فرق می‌کند. درخت‌ها شب اکسیژن می‌گیرند، گاز کربنیک به هوا پس می‌دهند. این است که هوا در شب، زیر درخت آلوده است یعنی آلوده نیست تنگی نفس می‌آورد. به‌محض اینکه سحر بشود، اولین اشعه‌ی خورشید بتابد، معکوس می‌شود درخت تنفس می‌کند این است که زیر درخت بودن، تنفس را راحت می‌کند، به‌عکس آن. این قانون است، حالا من که نمی‌توانم سحر بیدار بشوم، بگویم این چه قانونی است؟ این قانون مطابق بهداشت نیست. بهداشت کیست؟ من این قانون را باید اجرا کنم، بهداشت خودش باید در خدمت من باشد. بنابراین اگر شما قوانین الهی را، قوانین هم که ما می‌گوییم، نه اینکه ماده‌ی یک، ماده‌ی دو، ... همین زندگی ما تمام، قوانین است. اگر قوانین الهی را بخواهید رعایت کنید و بعد رعایت کنید در مسیر طبیعت هستید و از هیچ جا لطمه نمی‌خورید. آنچه هم به اسم لطمه به شما وارد می‌شود، فکر می‌کنید این از همان باب مکافات الهی است که خدا برای اینکه شما را مجازات کند و بعد دیگر مجازات‌تان نکند، این

بلايا، اينها را براي شما فرستاده و اگر هم نفرستد که ديگر چه بهتر.

خداوند راجع به خلقت انسان گفته که: **فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوْا لَهُ سَاجِدِيْنَ**^۱، تا وقتی که او را منظم و مرتب کرد و در او از روح خودش دميد، آنوقت سجده کنید. پس سجده‌ی به خدا و سجده‌ی ملائکه‌ی خدا به انسان يعنی ارتباط با عالم ديگری است، عالم غير ماده، عالمی که مادی نيست. حتّی همين برق تا حدّی غير مادی است ولی قبل از آن، تا برسد به **فَاِذَا سَوَّيْتُهُ**، بشر یک جزء کوچکی است از اين طبيعت بزرگ يعنی فرض کنید بشرِ اوليه (قبل از اوليه) اين بشر مثل حيوانات ديگر، مثل ميمون، فيل، اسب و اينها زندگی می‌کرد. ما هم آن خصلت را رها نکرديم يعنی ما اگر قبلاً فرض کنید مثل هر حیوانی بوديم، خدا ما را عوض نکرد، همان حیوان را گرفت، کرد انسان. اين حیوان را از بين نبرد که یک حیوان ديگری بيافريند به اسم انسان، نه! همان حیوانی که بود، خودش هم می‌گويد: **فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي** نفخه‌ی روح، یک امر ديگری است و آن اين است که ما جزء طبيعت هستيم. در حيوانات تجربه کنید، اگر آنهایی که مثلاً علفخوار هستند، علف مسموم جلوی آنها بگذاريد، بو می‌کند، یک حسی هم خدا به او

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ / سوره ص، آیه ۷۲.

داده، نمی‌خورد. چرا خدا این حس را برای ما نیافریده؟ برای اینکه به ما، در عوض آن، عقل داده و گفته بیایید دنبال آنچه که من یادتان می‌دهم که خودتان تصمیم بگیرید، نه من تصمیم بگیرم بر شماها بار کنم، تصمیم‌گیری را به خودتان واگذار کردم. ما اگر توجه کنیم و این قواعد طبیعتی که هست، رعایت کنیم، مثل اینکه در یک رودخانه، در یک جریان آب ملایمی، یک آب جریان آب لطیفی است، (مثل آن جریان گلف‌استریم که می‌گویند) داریم قدم می‌زنیم، می‌روییم. خیلی راحت، خوشحال حرکت می‌کنیم. اما برگردید، بخواهیم با این قواعد مخالفت کنیم، اگر خیلی شدید باشد همان آن عذابی هُو الْعَذَابُ الْأَلِيمُ می‌آید، کمتر باشد، کمتر. شما غذا خیلی دوست دارید، آن اول یک غذایی که درست می‌کنند، رغبت می‌کنید، خوشتان می‌آید، دو لقمه می‌خورید، خوشتان می‌آید، همینطور می‌خورید، تمامش را می‌خورید، دل درد می‌گیرید، این همان عذاب خدایی است. آخر تا می‌گویند عذاب خدایی، می‌گویند: آی! روزه‌خوانی می‌کند و این حرف‌ها نه! عذاب الهی همین چیزهاست. وقتی خیلی حرف بزنید اگر حرف‌تان بیجا باشد، نه که حرف‌تان صحیح باشد، گلوی شما درد می‌کند، به قول مشهور می‌گوید: گلویم پاره شد. البته این چون خفیف

است، بلافاصله خوب می‌شود به شما یادآوری می‌کند. به هر جهت مواظب باشید، این هشدارهای خدا را رعایت کنید. فکر اینکه قواعد الهی و خدا را مستأصل کنید بیچاره‌اش کنید، نباشید. خودتان بیچاره می‌شوید، اگر در آن فکر باشید. ان شاء الله که ما نیستیم از قبیل آن عذاب، ما آن نَبَّئِ عِبَادِي أَلِيَّ أَنَا الْعُفُورُ الرَّحِيمُ را می‌چسبیم، رهاش نمی‌کنیم.

قرآن خودش یک جایی می‌گوید: وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ^۱، خود قرآن را هم ذکر می‌گویند. می‌فرماید: ما ذکر را آسان قرار دادیم. کسی متوجه هست؟! ان شاء الله. ما می‌گوییم: بله! ما هستیم. اگر اینطوری است، این همه مشکلات که در فهم قرآن داریم، چیست؟ برای اینکه آن چیزی که بر ما واجب است، همین چیزهایی است که من با زبان ساده گفتم. حالا اگر اینها را فهمیدید، مثل اینکه به خدا جواب دادید: بله! قرآن خودش یک جایی می‌گوید: برای همه است، همه. یعنی چه؟ یعنی از یک آدم روستایی آفریقایی وحشی، قرآن برای او هم هست. آقای اینشتینی که ما اینقدر مثلاً بزرگش می‌دانیم و واقعاً بزرگ هم هست، (خدا همه‌شان را رحمت کند، هم آن آفریقایی را و هم اینشتین را) قرآن برای او هم هست. این

چطور می‌شود؟ کتابی هم برای اینها باشد، هم برای آنها، مثل این کتابِ مثلاً طرز ساختن نیروگاه هسته‌ای راه، با یک کتاب اول ابتدایی مقایسه کرد؟ می‌شود یک کتابی بنویسند هم برای آن باشد هم برای این؟ بله، این کتاب (قرآن) اینطوری است.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۵۴ / فهرست جزوات قبل

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
		۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	-	۷۰ مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
		۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
		۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
		۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
		-
۸۰	۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
		۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
		۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
		۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
		۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
		۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
		۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
		۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
		۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
		-

۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	
۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	
۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	
۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	
۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	
۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	
۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	
۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	
۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	
۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه هفده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل در صفحه ۱۰)

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل در صفحه ۱۰)

۱۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	
۱۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	
۱۱۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	
۱۱۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	
۱۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	
۱۱۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	
۱۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	
۱۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	
۱۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	
۱۲۰	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۲۱	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۵۰۰ تومان
۱۲۲	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۵۰۰ تومان
۱۲۳	فهرست موضوعی جزوات	۵۰۰ تومان
۱۲۴	درباره‌ی ذکر و فکر	۵۰۰ تومان
۱۲۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و ششم)	۱۰۰ تومان
۱۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۰۰ تومان

مجموعه نوزدهم:
شامل ۱۰۰ عنوان
(شماره ۱۰۰)